

روایت پابلو اسکوبار بسیار متفاوت و با نکات اساسی گفته شده توسط نیدیا برای رئیس جمهور انطباق داشت. بر طبق گفته‌های او عملیات پلیس با علم به اینکه گروگانها در آن محل حضور دارند انجام شده بود. پلیس با تحت شکنجه قرار دادن دو تن از افراد او که با نام واقعی و شماره شناسنامه مشخص شده بودند اطلاعات مربوطه را به دست آورده بود. آنها توسط پلیس دستگیر و شکنجه شده و یکی از آنها فرماندهان عملیات را از هلی کوپتر راهنمایی می کرده است، و بالاخره گفته بود که در نتیجه این درگیری سه تن از افراد بیگناه روستایی نیز کشته شده‌اند که پلیس آنها را به عنوان مجرمین به خبرگزاریها معرفی نموده است. دیانا توربای که توسط نگهبانان خود آزاد شده بود در هنگام فرار از محل درگیری توسط نیروهای پلیس به قتل می‌رسد. روی دادن این واقعه برای پابلو اسکوبار که منتظر بود تا به نقض حقوق بشر توسط نیروهای پلیس اعتراض کند فرصت خوبی را به دست داد.

ریچارد بسرا، تنها شاهد موجود، در همان شب حادثه در اداره کل پلیس بوگو تا توسط خبرنگاران محاصره شده بود. هنوز بالاپوش سیاه رنگ چرمی و کلاه حصیری را که آدمرباها به او داده بودند تا شبیه روستائیان شود با خود داشت. وضع

روحی او آنقدرها خوب نبود تا بتواند در این مورد اطلاعات روشن تری بدهد. همکاران او تنها متوجه شدند که حوادث آنچنان درهم و آشفته روی داده بود که وی به خود اجازه نمی داد در این مورد به طور قطع و یقین اظهار نظر کند. گفته های او مبنی بر اینکه گلوله ای که منجر به قتل دیانا توربای شده بود از طرف آدم رباهای او به عمد شلیک شده است بر پایه هیچ مدرک و یا زمینه محکمی نبود. اعتقاد عمومی، خارج از تمام گفته ها و نقل قول ها این بود که قتل دیانا در حادثه ای طی دو بدل آتش بین طرفین روی داده است. تحقیقات نهایی قرار بود توسط دادستان کل و پیرو دستوری که گلویریا پس از افشاگری نیدیا کینترو، مسئولیت آن را به او محول کرده بود، صورت پذیرد.

فاجعه دردناک هنوز به پایان نرسیده بود. در میان تردید عمومی در مورد عاقبت کار مارینا موتتویا، در ۳۰ ژانویه تحویلی ها با انتشار اطلاعاتی پذیرفتند که از تاریخ ۲۳ ژانویه دستور قتل مارینا موتتویا را صادر کرده اند. اما: «به خاطر زندگی مخفیانه و نبودن ارتباطات تا این تاریخ از اینکه وی معدوم و یا آزاد شده است اطلاعی در دست نیست. چنانچه وی معدوم شده باشد دلیل خودداری پلیس از گزارش قتل وی برای ما مفهوم نیست و چنانچه آزاد شده باشد در این مورد خانواده وی پاسخگو می باشند». تنها در آن لحظه، هفت روز پس از صدور فرمان قتل، جستجو برای یافتن جسد آغاز شد.

پدرو مورالز، پزشک قانونی که در کالبد شکافی جسد شرکت کرده بود با خواندن این اطلاعات در مطبوعات از ذهنش گذشت که مارینا موتتویا همان خانمی است که جسدش دارای لباس های اعلا و ناخن های پیراسته بود. همین طور هم بود. با این حال به مجرد شناسایی هویت، شخصی که خود را از طرف وزارت دادگستری معرفی می کرد تلفنی پزشک قانونی را تحت فشار قرار داد تا مسأله بردن جسد به گودال عمومی منتشر نشود.

لویس گیرمو پریز موتتویا، پسر مارینا، برای خوردن ناهار بیرون رفته بود که

این خبر از رادیو منتشر شد. در اداره پزشکی قانونی عکس جسدی را که صورتش با گلوله متلاشی شده بود به او نشان دادند و او باز حمت زیاد توانست جسد را شناسایی کند. در گورستان جنوبی، به خاطر پخش خبر اقدامات ویژه‌ای توسط پلیس انجام شده بود به طوری که مجبور شدند برای عبور لوئیس گیرمو تا گودال عمومی راه را از میان ازدحام جمعیت باز کنند.

بر طبق مقررات پزشکی قانونی، اجساد مجهول الهویه‌ای می‌بایست با علامت گذاری بر روی سینه، دستها و پاها دفن گردند، برای اینکه حتی در صورت قطعه قطعه بودن قابل شناسایی قرار بگیرند. باید در کیسه پلاستیکی سیاه، شبیه کیسه‌های زباله، پیچیده شده و آرنج‌ها و قوزک‌های پا با طنابی محکم بسته شوند. جسد مارینا موتویا، آن طور که پسرش آن را یافت، لخت و بدون نشانه گذاریهایی که قانون معین کرده است و پوشیده از گل ولای در گودال عمومی پرت شده بود. در کنار او جسد کودکی پیچیده شده در یک گرمکن صورتی رنگ هم دفن شده بود.

بعداً در سالن تشریح، وقتی جسد را با شلنگ آب شستند و دندانهایش توسط پسرش بازدید شد برای یک لحظه تردید کرد. به یاد آورد که یکی از دندانهای آسیاب سمت چپ مارینا افتاده بود در حالی که دندانهای جسد کامل بود. اما وقتی دست‌هایش را با دقت بازدید کرد و آن را روی دست‌های خودش گذاشت جای شکی برایش باقی نماند: شبیه هم بودند. هنوز ظن دیگری باقی بود و شاید برای همیشه باقی ماند: لوئیس گیرمو معتقد بود که هویت مادرش حتی از همان زمان نعش برداری مشخص بود اما دلیل اینکه بدون هیچگونه تشریفات به گودال عمومی فرستاده شد اجتناب از آشفته‌گی افکار عمومی و در دسر دولت بود.

مرگ دیانا - حتی قبل از شناسایی جسد مارینا - برای کشور دارای اهمیت بسزایی بود. گاویریا علی‌رغم درخواست‌های ویلا میزار و خشونت‌ها و التماس‌های نیدیا انجام اصلاحات را در لایحه دوم منتفی دانسته بود و دلیلش را هم به طور خلاصه این گونه عنوان می‌کرد که قوانین نمی‌بایست در ارتباط با

گروگانگیری بلکه در رابطه با مصالح و منافع عمومی تدوین شوند و اسکو بار نیز با مبادرت به گروگانگیری قصد معرفی و تسلیم خود را ندارد بلکه به خاطر تحویل نشدن و دستیابی به عفو و بخشش است که به زور متوسل می شود اما این قتل موجب گردید که گاویر یا ایجاد اصلاحاتی را در لایحه دوم مد نظر قرار دهد. بعد از مقاومت در برابر التماس های نیدیا و آنهمه مصائب دیگر، هر چند برای او بسیار سخت بود اما مجبور شد انجام تغییراتی را در مورد محدودیت زمانی پیش بینی شده در لایحه بپذیرد.

ویلا میزار این خبر را از زبان رافائل پار دو شنید. زمان انتظار به نظرش پایان ناپذیر می رسید. يك لحظه آرامش نداشت. دائماً مراقب و گوش به زنگ رادیو و تلفن بود و وقتی خبر بدی نمی شنید آسوده خاطر می شد. هر ساعت به پار دو تلفن می زد و از او می پرسید «کارها چطوری پیش میره». «این وضعیت تا کی و کجا ادامه داره؟» پار دو سعی می کرد او را آرام کند. هر شب با همان حالت به خانه بر می گشت، می گفت «این لایحه باید زودتر تموم بشه و گر نه همه رو می کشند». پار دو او را آرام می کرد. بالاخره در ۲۸ ژانویه پار دو به او تلفن کرد و گفت که لایحه نهایی آماده برای امضای رئیس جمهور است و علت تأخیر این است که هیچ کجا نتوانسته بودند وزیر ارتباطات آلبرتو کاساس ساتاماریا را پیدا کنند چون لایحه باید ابتدا به امضای تمام وزراء می رسید. بالاخره رافائل پار دو او را پیدا کرد و بالحن صمیمانه و دوستانه ای به او گفت:

- آقای وزیر، یا تا نیم ساعت دیگر برای امضای لایحه اینجا هستی و یا دیگه

وزیر نیستی.

روز ۲۹ ژانویه، لایحه ۳۰۳ که در آن تمام موانعی که موجب امتناع قاچاقچیان مواد مخدر از تسلیم شدن می شد بر طرف گردید و تصویب شد. برخلاف انتظار دولت این عمل موجب جلب رضایت افکار عمومی که مرگ دیانا را به خاطر عملکرد غلط دولت می دانستند نگردید و مثل همیشه این قبیل ابهامات

منجر به بروز اختلافات دیگری گردید: عده‌ای فکر می‌کردند انجام این اصلاحات فقط به خاطر افکار عمومی به هیجان آمده ناشی از مرگ دیانا و همچنین دادن امتیاز به قاچاقچیان مواد مخدر است و کسان دیگری هم آن را به عملکرد غلط و غیر قابل اغماض دولت نسبت می‌دادند که در هر دو صورت برای دیانا توربای دیگر بسیار دیر بود. با این حال پرزیدنت گلویر با اعتقاد راسخ لایحه را امضاء کرد چون می‌دانست که تعلل بیشتر به سنگدلی او و تصمیم دیرتر به ضعف دولت تعبیر خواهد شد.

ساعت ۷ صبح روز بعد، رئیس جمهور تلفنی را که شب قبل ویلا میزار به خاطر تصویب لایحه به او کرده بود، پاسخ داد. در سکوت کامل حرف‌هایش را شنید و در مورد روز ۲۵ ژانویه با او احساس همدردی کرد و گفت:

- برای همه روز سختی بود.

ویلا میزار، سپس با خیال آسوده به گیدو باراً تلفن زد. «دیگه نگو که این لایحه خوب نیست، مسخره‌بازی در نیار». گیدو باراً لایحه را عمیقاً مطالعه کرده بود. گفت: «باشه من که اینجا مشکلی نمی‌بینم. بین چند وقت پیش می‌شد از این همه درد سر خلاص شد!»

ویلا میزار دلش می‌خواست بداند که قدم بعدی چیست.

گیدو باراً گفت: هیچی چهل و هشت ساعته همه چیز حل میشه.

تحویلی‌ها فوراً با انتشار اعلامیه‌ای اعلام کردند که اعدام‌ها را به خاطر درخواست چندین شخصیت مهم مملکتی متوقف خواهند کرد. شاید منظورشان پیامهایی بود که توسط لوپز میکلسن، پاسترانا و کاستریون از طریق رادیو فرستاده شده بود. اما در حقیقت می‌شد آن را به قبول و پذیرفتن لایحه از طرف آنها تعبیر کرد. در اطلاعیه آمده بود «برای جان گروگانهایی که در اختیار ما هستند احترام قائلم». و به عنوان نشان دادن حسن نیتشان اعلام کرده بودند که در عرض چند ساعت آینده در همان روز یکی از گروگانها را آزاد خواهند کرد. ویلا میزار که در

این موقع با گیدو یارا بود از تعجب از جا پرید. فریاد زد:
- چطور فقط یکی، تو که به من گفتی همشون آزاد میشن.
گیدو یارا که خونسرد بود گفت:
- آروم باش آلبرتو این مسأله هفت هشت روزه تمومه.